

## نگاهی جدید به مباحث علم اصول

▽  
محمد سند

دیر زمانی است که تقسیم معهود مباحث اصول فقه یعنی تقسیم به مباحث الفاظ و مباحث حجج ملاک و میزان تمام دروس اصول شده است. از آن جا که این شیوه تقسیم دچار ایرادات متعددی است، جمعی در صدد تغییر این شیوه دسته بندی بر آمده‌اند. نوشتار حاضر به مباحث و تقسیمات علم اصول از منظری نو می‌نگرد.

با دقت در مسائل علم اصول می‌یابیم که این مسائل بر دو قسمند:

مبحث اول: مباحث دلالت،

مبحث دوم: مباحث حکم و شؤون آن.

این تقسیم غیر از تقسیم متداول مباحث اصولی به مباحث الفاظ و مباحث حجج می‌باشد؛ زیرا مراد از «مباحث حکم و بررسی شؤون آن» چیزی است شبیه اصطلاحی که میرزای نائینی<sup>۱</sup> تحت عنوان «مبادی حکم» بیان کرده است. با این تفاوت که ایشان اکتفا به مسائلی کرده است که مقدمه‌ای برای علم اصول می‌باشد؛ ولی آن چه که به نظر می‌رسد آن است که مباحث حکم، محدود در چند مسأله مختصر نیست، بلکه می‌توان این قضیه

را به تمامی فصول علم اصول سرایت داد. به عنوان نمونه، مسائلی که در ذیل می‌آید می‌تواند در تحت عنوان «مباحث حکم» قرار گیرد:

۱. مسأله مقدمه واجب،
۲. مسأله ضد،
۳. مسأله اقتضای نهی برای فساد،
۴. مسأله اجتماع امر و نهی،
۵. مسأله اجزاء،
۶. حقیقت نسخ،
۷. مسأله استصحاب عدم ازلی - که در بحث عام و خاص مذکور است - زیرا در ضمن آن در مورد کیفیت ترکیب موضوعات احکام بحث می‌شود.
۸. مبحث انسداد؛ چرا که نتیجه بحث در مقدمات در مورد طبیعت مراحل حکم تشریحی و نظام تشریح استفاده می‌شود.
۹. جمع بین حکم ظاهری و واقعی و حقیقت حکم ظاهری و اشکالات مربوط به آن.
۱۰. حقیقت تکلیف - که در اول مبحث قطع مذکور است -.
۱۱. بعضی از تنبیهات استصحاب، مثل بحث از حکم تعلیقی، حکم وضعی و تکلیفی و بحث بقای شرایع سابقه.
۱۲. بحث امکان تصویر جامع اعمی و صحیحی.
۱۳. حقیقت انشاء - البته به لحاظ منشأ، و نه به لحاظ ادات آن -.
۱۴. حقیقت معنی حرفی و اسمی.
۱۵. تداخل اسباب و مسببات.
۱۶. ملازمه بین حکم عقلی و حکم شرعی و بیان حقیقت ملازمه.
۱۷. مبحث «اعتبار»، حقیقت اعتبار و شوون عقلائی و شرعی آن. لازم به

ذکر است که بحث اعتبار را فلاسفه و قدمای از حکما به صورت مفصل مطرح نکرده‌اند. علامه طباطبایی<sup>رحمته</sup> در کتاب «رسائل سبعه» یکی از رساله‌های کتاب را به بحث اعتبار اختصاص داده‌اند. حاصل کلام علامه<sup>رحمته</sup> در این رساله در حقیقت چکیدهٔ آراء اصولیون در مورد عالم اعتبار و منظومهٔ آن است. این بحث نشانگر خدمت علم اصول به فلسفه است.

۱۸. حقیقت سیرهٔ عقلائیه و احکام ارتکازی غیر مدون در نزد عقلا که عمل می‌شود.

۱۹. حقیقت وجوب و حرمت، صحت و سایر احکام.

۲۰. مفاهیم حجیت، تنجیز و تعذیر.

اساساً فرایند بحث در حکم و موضوع آن، مراحل حکم، متعلق حکم، ارتباط یک حکم با سایر احکام و بررسی اقسام حکم؛ در واقع بحث از قانون، متن آن و دامنهٔ قوانین در عالم اعتبار است. بنابراین، بحث در حکم بما هو هو و در عالم خاص خود، هیچ‌گونه ربطی با بحث دلالت و عالم الفاظ ندارد؛ بلکه ارتباط شدیدی با علم قانون و اصول قانون و قانون‌گذاری دارد. مثلاً اجتماع حکم و جوبی با حرمت و یا اقتضاء فساد ناشی از تعلق حرمت و یا بحث واجب معلق و مشروط بحث از حکم و شؤون آن است و توجهی به دلالت الفاظ و عالم معانی ذهنی ندارد.

در مقابل این مباحث در تحت قسم اول (مباحث دلالت) داخل می‌شود:

۱. وضع، حقیقت و مجاز و احوال استعمال،

۲. عام و خاص،

۳. مطلق و مقید،

۴. ثبوت مفهوم بر جمل و ادوات،

۵. دلالت امر بر وجوب و نهی بر حرمت،

۶. دلالت ادلّه نقلیه بر حجّیت حجج مثل خبر واحد، شهرت، برائت، استصحاب و بقیه اصول محرزه، ترجیح و تخیر، قول مفتی و تقلید. بنابراین، فرق‌های عدیده‌ای بین این دو مسأله در مسائل علم اصول به چشم می‌خورد. از آن چه گفته شد به دست می‌آید که مباحث دلالت و ابسته به علم بلاغت و علوم لغت می‌باشد؛ اما مباحث حکم ارتباط با مباحث علم قانون و اصول قانون‌گذاری دارد.

در پرتو این مطلب نکاتی روشن و منقّح می‌شود که برای علم اصول، اصول قانون، مباحث معرفت‌شناسی، علم منطق و روش تفکر مفید است:

اول: با بررسی بسیاری از مباحث حکم می‌توان گفت که مباحث حکم منظومه معادلات قانونی است که به شکل یک هرم قابل تصور است. اگر از رأس هرم به سمت قاعده آن حرکت کنیم در رأس هرم مجموعه احکام عقلیه اعم از احکام عقل عملی یا نظری وجود دارد، در میانه هرم احکام و قوانین اعتباری و وضعی عقلانی وجود دارد و در قاعده هرم احکام و قوانین شرعی قرار می‌گیرد. این سیستم، مجموعه احکام و مراحل تکامل و درجات حکم و قانون را بیان می‌کند. این نکته باب مهمی را برای شناخت نظم موجود در احکام می‌گشاید.

دوم: بین منظومه احکام (مجموعه قضایای قانونی) مناسبات و معادلاتی برقرار است که ارتباط محکم و ساختار منسجم برای این مجموعه ایجاد می‌کند و هماهنگی بنیادی بین فصول و ابواب اقسام احکام برقرار می‌کند و به همین جهت به علم اصول علم قرائت قانون گفته شده است. منظور از این قرائت، قرائت لفظی نیست؛ بلکه چون علم اصول از قبیل علوم ریاضی معادلاتی است نوع این قرائت هم، قرائت معادلی است. این بحث نیز باب مهمی برای شناخت ارتباطات بین احکام بازگو می‌کند. علاوه بر این که شاهد

مناسبی است بر این که علم اصول مانند علم منطق از سنخ علوم نظام مند و روشمند است که برای تصحیح معارف دینی به کار برده می‌شود.

سوم: همان طور که زبان‌های مختلف دنیا مثل عربی، فارسی، ترکی، انگلیسی و... دارای لغت خاصی هستند؛ برای قانون نیز لغتی وجود دارد. زبان قانون همان اصول قانون‌گذاری عقلانی است که از اصول احکام عقلیه گرفته شده است. مقصود از لغت همان معانی تصویری است. قانون‌گذار و یا شارع به وسیله همین مبادی تصویری یا تصدیقیه، مقاصد و مراد خود را به دیگران می‌رساند و این‌ها حکم پلی برای ارتباط فکری را دارا هستند. به عبارت دیگر، شارع مقدس سیستم و روش قانونی جدیدی که مغایر با روش قانون عقلانی و منظومه قانون عقلی باشد، تدوین نکرده است؛ بلکه - فی الجمله - به همان منظومه قانون عقلانی اعتماد کرده است و آن روش و مجموعه را پس از تهذیب، تکمیل و مرتبه‌بندی به عنوان منظومه قانونی برگزیده است.

این مطلب گامی جدید برای به دست آوردن حدود و رسوم و تعاریف حکم و اقسام آن و ارتباط حکم عقلی با حکم عقلانی و حکم شرعی، بوده است؛ به ویژه که حدود برای اقامه حد وسط در قیاس برهانی مؤثر می‌باشند. همچنین این مبحث شاهد گویایی بر ارتباط محکم اصول با منطق می‌باشد و بیان می‌کند که اصول منطق علوم دینی و معرفت دینی است.

چهارم: مسائل علم اصول که مربوط به دلالت و بحث مدلول لفظی مخصوص به زبان خاصی مانند عربی نیست؛ بلکه بحث دلالت در زمینه هر لغت و زبان از زبان‌های بشری مثل فارسی و انگلیسی و... نیز جاری است. این عمومیت و اشتراک و سعة دامنه این مباحث مخصوص به مسائل و مباحث الفاظ در علم اصول نیست؛ بلکه این شمول و عمومیت برای علم بلاغت (معانی، بیان، بدیع) نیز ثابت است. مباحث علم بلاغت مختص به

زبان عربی نیست؛ بلکه شامل فارسی و ترکی و انگلیسی و بقیه زبان‌ها نیز می‌شود. کما این که برای کسی که متتبع در این علم باشد، به وضوح روشن می‌باشد. پس علم بلاغت در لغت و ادب فارسی و ترکی و انگلیسی وابسته به آن مباحثی است که در علم بلاغت زبان عربی تدوین شده است - کما این که عده‌ای از ادبای ماهر و متبحر به این مسأله شهادت داده‌اند - . علم بلاغت زبان عربی توسط ادبای متخصص در این زبان که البته بیشتر آنها غیر عرب زبان یعنی فارسی زبان‌ها بوده‌اند تدوین شده است.

سرّ و سبب این مطلب آن است که علم بلاغت علمی نیست که از لفظ موضوع بما هو هو بحث کند - بررسی لفظ موضوع بما هو هو شأن علم لغت است که موضوع بحث کتب لغت مفردات است - بلکه عمده مسائل آن در مورد معانی مستعمله (معانی ذهنیه) و تحلیل خصائص آن و چگونگی انتقال از این معانی به طبقه دیگر از معانی که همان معانی تفهیمیه است، می‌باشد. مثلاً بحث جمله و مفرد و بحث ترکیب جمله، فعلیه و اسمیه بودن جمله، تأخیر ما حقّه التقدیم و بالعکس، حصر، اسناد معنوی در جمله، تصویر استعاره و ملازمات معانی در بحث کنایه و غیر اینها، همه این مباحث و یا اغلب آنها مباحثی در مورد شوون و خصائص معانی و تناسب معانی با یکدیگر و ارتباط مدارج و طبقات معنی با سایر معانی می‌باشد. بنابراین، موضوع علم بلاغت لفظ خاص از یک زبان خاصی نیست؛ بلکه موضوع این علم دامنه و میدان معانی و تحلیل آن و بیان امتیازات آن است، و معانی ذهنیه و هیأت و قالب آن لغت مشترک بین تمام افراد بشر است و مختص به عرب، فارس و یا فرنگ نخواهد بود.

با توجه به این مسأله روشن شد که عده دیگری از علوم ادبی نیز مختص به لغت خاصی و زبان مشخصی نیستند، بلکه حول معانی مستعمله و معانی تفهیمیه بحث می‌کنند.

ضابطه این بحث آن است که اگر علوم ادبی بحث از معانی وضعی و علاقه لفظی وضعی نکند؛ بلکه از این مرحله بگذرد و در مورد علاقه لفظ و معنی یعنی از طریق استعمال لفظ به معنی که لفظ برای دلالت بر آن استعمال شده است، صحبت کند. به عبارت دیگر، درباره معنی مستعمل بحث کند تا در نتیجه موضوع علم ادبی، معنی و انتقال از یک معنی به طبقه دیگری از معانی گردد. در این صورت، بحث این علم، بحثی مشترک در نزد همه بشر می‌شود و آن بحث از معانی ذهنیه می‌باشد و اختصاص به زبان و قوم خاصی ندارد. لذا می‌بینیم که عملیات نقد ادبی و یا قرائت تحلیلی ادبی بحثی مشترک بین همه لغات بشری است و دارای مراحل نزدیک به هم است.

این مبحث نیز باب مهمی را در مورد علوم ادبی و مباحث دلالت علم اصول می‌گشاید و همچنین در مورد قسم اول مباحث منطق که در مورد دلالت و لفظ صحبت می‌کند، نیز بسیار دارای اهمیت است. علاوه بر این می‌یابیم که این بحث، آن چه را که در مقاله سابقمان<sup>۱</sup> در مورد اتحاد علم اصول و منطق عرض کردیم و گفتیم این دو برای تصحیح معارف دینی و معارف بشری به کار گرفته می‌شوند، برهانی می‌کند و استوار می‌گرداند.

همچنین این بحث در مورد علوم قرآنی نکات مفیدی را بیان می‌کند و این که ساختار ادب قرآن در مستوای معانی ذهنی است که به عنوان لغت مشترک بشری استفاده می‌شود و اختصاص به زبان عربی ندارد تا چه رسد به مدارج و طبقات معانی تفهیمیه و جدیه و مفاهیم تأویلیه باطنیه.

پنجم: بعد از آن که روشن شد، مباحث علم اصول به دو قسم تقسیم می‌شود؛ یکی مباحث دلالت که در مورد معنی و معانی ترکیبیه صحبت می‌کند، و دیگری مباحث حکم که درباره عالم اعتبار حکم و شؤون حکم

۱. پژوهش‌های اصولی / شماره ۱: مقاله علم اصول، منطق علوم و معارف دینی.

بحث و گفتگو می‌کند؛ اینک زمان آن رسیده تا با بیان دیگری و از منظر تازه‌تری ارتباط بین دو مبحث و اختلاف آن دو را مطرح کنیم.

اما توضیح مطلب: مجموعه اولی - یعنی مباحث دلالت - در مورد معانی داخل در قضایای قانونی و به عنوان مفردات این قضایا بحث می‌کند، یعنی در مورد معنی بما هو هو و خصوصیات آن صحبت می‌نماید؛ ولی مجموعه دوم - یعنی مباحث حکم و عالم اعتبار - در مورد معنی بما هو موجود و حاصل یعنی معنی به وصف این که وجود و حصول دارد صحبت می‌کند، البته این وجود و ثبوت معنی در عالم اعتبار عقلاتی یا عالم اعتبار شرعی مورد بحث است. با توجه به این توضیح می‌توان گفت همان طور که علم منطق - منطق معرفت بشری - از دو قسم تصورات و تصدیقات تشکیل شده است؛ در علم اصول هم می‌توان از مباحث دلالت به عنوان مباحث تصویری یا قسم التصور و از مباحث حکم با نام مباحث تصدیقیه یا قسم التصدیق برای علم اصول که منطق علوم و معارف دینی است؛ تعبیر کرد.

بنابراین، ارتباط و علاقه بین این دو مجموعه در واقع همان علاقه بین تصور و تصدیق است. در باب برهان روشن شده است که تصدیقات وابسته و قائم به تصورات هستند و حدود برای ایجاد و تکوین حد وسط متکرر در صغری و کبری، در قیاس برهانی استفاده می‌شود. از سوی دیگر، هرگاه تصدیق واضح شود و نزدیک به بدیهیات گردد تبدیل به تصور بدیهی می‌شوند، کما این که تصور نظری اگر در اجمال و ابهام و نظری بودن خود شدت یابد و برای اجزاء و عناصرش و حدودش برهان اقامه گردد تبدیل به تصدیق می‌گردند و اگر قوه برهان زیاد باشد، این تصدیق آشکار و بدیهی شده و بار دیگر به تصور بر می‌گردد، البته این بار تصور بدیهی خواهد شد. این طریق و مسیر برای مراحل علم و شناخت است. بنابراین، تصور، تصدیق متراکم و فشرده می‌باشد.



زمانی که تصدیق حاصل می‌شود یعنی معانی متعدّد برای یکدیگر ثابت شدند، ذهن عملیات اندماج و خلط و ادغام بین معانی را آغاز می‌کند تا تبدیل به تصوّر شود.

با روشن شدن این حقیقت و این چرخش موجود در معرفت و علم که بین تصور و تصدیق واقع می‌شود، حقیقت علاقه و ارتباط بین مجموعه اول و دوم مباحث اصولی (مباحث دلالت و حکم) نیز روشن می‌شود. مباحث حکم (مجموعه دوم مباحث علم اصول) بعد از آن که برهان برای آن اقامه شد و استدلالات متعدّدی برای آن مطرح شد تبدیل به مجموعه اول می‌شود و از سنخ تصورات علم اصول خواهد شد؛ کما این که مجموعه اول اگر نظری و مجمل باشد به مباحث و مجموعه دوم تبدیل می‌شود.

بنابراین، روشن می‌شود که عده‌ای از مسائل مجموعه دوم از علم اصول در این اعصار، و بعد از کثرت بحث‌های استدلالی واضح گردیده و از مجموعه اول می‌گردند.

این مطلب ثمره مهمی را برای مباحث معرفت‌شناسی بیان می‌کند و آن این که، بحث و فحص علمی مجهولات تصویری را تبدیل به تصدیقات کرده و تصدیقات را به تصورات بدیهی مبدّل می‌کند. و روشن شد که صفت بدیهی بودن و نظری بودن از صفات ادراکی و ذهنی اشیا هستند و از صفات واقعی برای وجود خارجی اشیا من حیث هی هی نیستند.

همچنین از آن چه گفتیم دانسته شد که ادامه دادن و استمرار بخشیدن مباحث اصولی موجب تکامل معرفت قانونی می‌شود و سبب بدیهی شدن بسیاری از مسائل و کاهش یافتن دامنه مجهولات می‌گردد، و در نتیجه بینش و آگاهی قانونی در نزد جامعه بشری افزایش می‌دهد و در زیادی درایت و بیداری فکری در مورد اصول عدالت اجتماعی مؤثر خواهد بود.

ششم: با توجه به روش کاربرد دو مجموعه گفته شده از مسائل علم اصول، شیوه‌ها و مناهج استنباط فقها روشن و واضح می‌گردد.

جماعتی از فقها که دارای عارضه فقهی قوی هستند، در روش و طریق استنباطی ایشان روش بحثی دوم غلبه دارد. این جماعت خود به حسب مراحل بحث در حکم و عالم اعتبار حکم به اقسام مختلفی تقسیم می‌شوند؛ مثلاً شهید اول<sup>ع</sup> و شیخ جعفر کاشف الغطاء<sup>ع</sup> در روش فقهیشان ویژگی معادلات و ملازمات قانونی - یعنی رسیدن به نتایج از طریق ملازمات معادلاتی عام در احکام به وسیله علاقات و ارتباطات بین منظومه قوانین - به چشم می‌خورد. در حالی که محقق کرکی<sup>ع</sup> در منهج فقهی خود از ویژگی تحلیل حکمی و وصول به نتایج از این طریق، بهره برده است. و شهید ثانی<sup>ع</sup> از طریق سبر و تقسیم در شقوق مختلف برای آگاهی یافتن بر صحت نتیجه استفاده می‌کند. همچنین فقهای نامداری چون کاشف اللثام<sup>ع</sup>، صاحب جواهر<sup>ع</sup> و صاحب ریاض<sup>ع</sup> هم از این روش استنباطی (روش استنباط از طریق مجموعه دوم) استفاده می‌کنند.

در مقابل، جمعی دیگر از فقها در روش استنباطی آنان، مباحث اول غلبه یافته است؛ این دسته بر قالب ادله جمود داشته و دائماً در دامنه حدود دلالت حرکت می‌کنند و به عالم ذات حکم و منظومه هر می و ساختار معادلات بین احکام جز در موارد اندکی منتقل نمی‌شوند.

هر کدام از این دو روش دارای نکات مثبت و منفی هستند و کسی که راه اعتدال و طریق توسط را پیش بگیرد و بین هر دو منهج جمع بکند، طریق متکاملی را برگزیده است.

بعضی از نکات منفی و نقائص اکثفاً بر منهج دلالت عبارتست از:

۱. منهج دلالت دارای نظر تجزیه‌ای و فردی و آحادی است در حالی که

- منهج متن حکم و ذات قانون نظر مجموعی و شمولی دارد.
۲. منهج دلالت، شیوه‌ای سطحی است ولی منهج بحث در حکم عمق خاصی دارد.
۳. منهج دلالت، عدم پوشش ابواب جدید و مسائل مستحدثه است ولی منهج تحلیل در دامنه حکم چنین نیست.
- و غیر اینها از مواردی که در این مقام فرصت شمارش آنها نیست. اما برخی از نقایص اکفا به منهج بحث در حکم عبارتند از:
۱. خلط بین موارد قیاس ظنی و قیاس معتبر قطعی و مانند آن.
  ۲. اسلوب این منهج، معمولاً اسلوبی اقتراحی و آمیخته با ذوق است و موارد دیگر از نکات منفی.
- باری، تکامل دو روش به این است که هر کدام را رعایت کرده، و بین دو منهج ارتباط برقرار کرده و این دو را به یکدیگر ضمیمه کنیم.

پرتال جامع علوم انسانی